

به نام خدا

حقوق معلم و متعلم در فقه اسلامی

مؤلف:

علی برومند حسین نژاد

انتشارات ارسطو

(سازمان چاپ و نشر ایران - ۱۴۰۳)

نسخه الکترونیکی این اثر در سایت سازمان چاپ و نشر ایران و اپلیکیشن کتاب رسان موجود می باشد

chaponashr.ir

سرشناسه : برومند حسین نژاد، علی، ۱۳۶۵-

عنوان و نام پدیدآور : حقوق معلم و متعلم در فقه اسلامی / علی برومند حسین نژاد.

مشخصات نشر : انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری : ۱۴۰ ص.

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۴۰۸-۷۱۷-۱

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه:ص.۱۳۱-۱۴۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

Education (Islamic law)

موضوع : آموزش و پرورش (فقه)

Islamic education -- Iran

اسلام و آموزش و پرورش -- ایران

معلمان -- اخلاق حرفه‌ای -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام

Teachers -- Professional ethics -- Religious aspects -- Islam

حقوق کودک -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام

Children's rights -- Religious aspects -- Islam

Children's rights -- Iran

حقوق کودک -- ایران

رده بندی کنگره : BP۱۹۸/۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۹۹۱۵۲۵۲

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

نام کتاب : حقوق معلم و متعلم در فقه اسلامی

مؤلف : علی برومند حسین نژاد

ناشر : انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)

صفحه آرای، تنظیم و طرح جلد: پروانه مهاجر

تیراژ : ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ : اول - ۱۴۰۳

چاپ : زیرجد

قیمت : ۱۴۰۰۰۰ تومان

فروش نسخه الکترونیکی - کتاب‌رسان :

<https://chaponashr.ir/ketabresan>

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۴۰۸-۷۱۷-۱

تلفن مرکز پخش : ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵

www.chaponashr.ir



انتشارات ارسطو



تقدیم

محضر ارزشمند پدر و مادر عزیزم به خاطر همه ی تلاش های
محبت آمیزی که در دوران مختلف زندگی ام انجام داده اند و
با مهربانی چگونه زیستن را به من آموخته اند.

فهرست

۱۱.....	فصل اول: کلیات
۱۱.....	بخش اول: تعریف واژگان اصلی
۱۱	تعریف واژه طفل.....
۱۳	واژه طفل در قوانین و مقررات.....
۱۴	تعریف واژه تادیب.....
۱۵	تعریف واژه تعزیر.....
۱۵	تعریف واژه تعزیر در لغت.....
۱۵	تعریف واژه تعزیر در اصطلاح.....
۱۶.....	تعزیر در قانون.....
۱۸.....	تعریف واژه حق.....
۱۸.....	حق در لغت.....
۱۹.....	حق در اصطلاح.....
۲۲.....	تعریف معلّم در لغت و اصطلاح.....
۲۳.....	تعریف متعلّم در لغت و اصطلاح.....
۲۴.....	بخش دوم: تعریف واژگان مرتبط
۲۴.....	تعریف قواعد فقه.....
۲۹.....	فصل دوم: سیر تاریخی معلّم و متعلّم
۲۹.....	بخش اول: اولین معلّم و اولین متعلّم
۲۹.....	اولین معلّم و متعلّم از منظر دین.....
۳۱.....	اولین معلّم و متعلّم از منظر اسناد و مدارک.....
۳۲.....	بخش دوم: ارزش و جایگاه معلّم
۳۲.....	از دیدگاه اسلامی.....
۳۳.....	در ایران باستان.....

۳۴	حق الزحمه معلمان در طول تاریخ.....
۳۵	بخش سوم: ارزش و جایگاه آموزش در اسلام
۳۶	اهمیت علم و دانش در اسلام.....
۴۱	بخش چهارم: تشکیل اولین کلاس درس
۴۱	در اسلام.....
۴۲	در ایران باستان.....
۴۲	در ایران بعد از اسلام.....
	فصل سوم: مقایسه مبانی مشروعیت تأدیب اطفال با بررسی تنبیه بدنی دانش آموز
۴۳	توسط معلم
۴۳	بخش اول: مبانی مشروعیت تأدیب اطفال
۴۳	مبانی عقلی تأدیب اطفال.....
۴۶	تأدیب متعلم توسط معلم از منظر عقل.....
۴۶	مبانی نقلی تأدیب اطفال.....
۴۶	قرآن.....
۵۲	روایت.....
۵۸	پاسخ به یک تعارض.....
۵۹	بررسی تأدیب متعلم توسط معلم براساس مباحث مطرح شده در قرآن و روایت
۶۰	بخش دوم: بررسی آراء فقهاء
۶۰	آراء موافقین و ادله آنها.....
۶۴	آراء مخالفین و ادله آنها.....
۶۶	بخش سوم: شرایط مربوط به تأدیب کننده و تأدیب شونده
۶۶	شرایط مربوط به تأدیب کننده از منظر فقه و حقوق
۶۹	بررسی شرایط تنبیه متعلم توسط معلم.....
۷۴	شرایط مربوط به تأدیب شونده.....

۷۸	شرایط متعلم در تنبیه توسط معلم.....
۷۹	شرایط مربوط به تأدیبه.....
۸۰	بخش چهارم: حقوق متقابل معلم و متعلم.....
۸۰	حقوق معلم بر متعلم.....
۸۰	احترام گذاشتن به معلم.....
۸۱	اطاعت کردن.....
۸۱	تکریم مقام معلم.....
۸۲	خوب گوش دادن.....
۸۲	پرسش کردن.....
۸۳	پاسخ نگفتن به پرسش‌های دیگران.....
۸۳	حقوق متعلم بر معلم.....
۸۳	حقوق اخلاقی - تربیتی.....
۸۵	حقوق علمی - آموزشی.....
۸۷	فصل چهارم: بررسی قواعد فقهی در حقوق معلم و متعلم.....
۸۷	بخش اول: قاعده لاضرر.....
۸۷	مدارک قاعده.....
۸۷	قرآن کریم.....
۹۰	روایت.....
۹۱	عقل.....
۹۱	اجماع.....
۹۲	معنای ضرر.....
۹۲	قاعده لاضرر در قانون مدنی.....
۹۲	بررسی قاعده لاضرر در برابر حقوق معلم و متعلم.....
۹۴	بخش دوم: قاعده اتلاف.....
۹۴	مدارک قاعده.....
۹۴	قرآن.....

روایت..... ۹۵

اجماع..... ۹۵

بنای عقلاً..... ۹۶

احکام ضمان اتلاف در قانون مدنی..... ۹۶

بررسی قاعده اتلاف در برابر حقوق معلّم و متعلم..... ۹۷

بخش سوم: قاعده احسان ۹۹

مدارک قاعده..... ۹۹

قرآن..... ۹۹

سنت..... ۱۰۰

عقل..... ۱۰۰

اجماع..... ۱۰۱

بررسی قاعده احسان در برابر حقوق معلّم و متعلم..... ۱۰۱

بخش چهارم: قاعده نفی عسر و حرج ۱۰۲

مدارک قاعده..... ۱۰۲

کتاب..... ۱۰۲

روایات..... ۱۰۳

بنای عقلاً..... ۱۰۴

اجماع..... ۱۰۵

بررسی قاعده نفی عسر و حرج در برابر حقوق معلّم و متعلم..... ۱۰۵

بخش پنجم: قاعده غرر ۱۰۸

مدارک قاعده..... ۱۰۸

قرآن..... ۱۰۸

سنت..... ۱۱۰

اجماع..... ۱۱۱

عقل..... ۱۱۲

بررسی قاعده غرر در برابر حقوق معلّم و متعلم..... ۱۱۲

بخش ششم: قاعده غرور ۱۱۴

مدارک قاعده..... ۱۱۴

روایت..... ۱۱۴

بنای عقلاً..... ۱۱۵

اجماع..... ۱۱۶

بررسی قاعده غرور در برابر حقوق معلّم و متعلم..... ۱۱۷

بخش هفتم: قاعده اضطرار ۱۱۸

مدارک قاعده اضطرار..... ۱۱۸

کتاب..... ۱۱۸

سنّت..... ۱۲۰

اجماع..... ۱۲۰

عقل..... ۱۲۱

شرایط تحقّق اضطرار..... ۱۲۲

بررسی قاعده اضطرار در برابر حقوق معلّم و متعلم..... ۱۲۲

بخش هشتم: قاعده صحّت ۱۲۴

مدارک قاعده..... ۱۲۴

قرآن..... ۱۲۴

روایت..... ۱۲۵

بنای عقلاً..... ۱۲۵

اجماع..... ۱۲۶

بررسی قاعده صحّت در برابر حقوق معلّم و متعلم..... ۱۲۶

بخش نهم: قاعدهی احترام ۱۲۷

مدارک قاعده..... ۱۲۷

بنای عقلاً..... ۱۲۷

روایات..... ۱۲۷

موارد کاربرد قاعدهی احترام..... ۱۲۸

۱۲۸.....بررسی قاعده احترام در برابر حقوق معلّم و متعلم

۱۳۱.....فهرست منابع

فصل اوّل:

کلیات

بخش اوّل:

تعریف واژگان اصلی

تعریف واژه طفل

به فرزند کوچک در لغت طفل گفته می‌شود^۱ برهمنین اساس به هر چیز کوچک طفل اطلاق می‌شود^۲؛ طُفُولِیت مصدر واژه طفل^۳ و اطفال جمع طفل است^۴ و کودک^۵ بچه و نوزاد معنای طفل می‌باشد^۶، همچنین به فرزند کوچک انسان که به مذکر و مونث بودن دلالت می‌کند طفل گفته می‌شود^۷.

۱ - طفل: الطاء و الفاء و اللام أصل صحيح و الأصل المولود الصغير؛ ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، قم، ج ۴، ص ۴۱۳.

۲ - الطُّفُل: الصَّغِيرُ من كلِّ شَيْءٍ؛ ازدی، عبدالله بن محمد، کتاب الماء، ج ۲، ص ۸۳۲.

۳ - بستانی، فواد افرام، فرهنگ ابجدی، ص ۵۸۱.

۴ - و الجمع أَطْفَالٌ؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۰۲.

۵ - و الطُّفْلُ و الطُّفْلَةُ: الصَّغِيرَانِ؛ مهنا، عبد الله علی، لسان اللسان، ج ۲، ص ۹۷.

۶ - معین، محمد، فرهنگ فارسی، ص ۶۳۵.

۷ - الطُّفْلُ: الْوَلَدُ الصَّغِيرُ مِنَ الْإِنْسَانِ.... الطُّفْلُ بِلَفْظٍ وَاحِدٍ لِلْمَذْكَرِ وَ الْمَوْتِ؛ فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ص ۳۷۴.

در تقسیم بندی کودکان به صغیر ممیز و صغیر غیر ممیز تقسیم می‌شود، غیر ممیز به کودکی گفته می‌شود که فاقد قدرت تشخیص و ارزیابی مصالح و مضار خویش است، وضعیتی که از تولد شروع و تا سن تمیز ادامه می‌یابد، سن تمیز را غالباً هفت سالگی گفته اند و صغیر ممیز کودکی است که فی الجمله استعداد تمیز میان منافع و زیان‌های خود را داشته و بر مشروعیت یا عدم مشروعیت اعمال خویش در حدی قابل قبول آگاه دارد، این دوران از هفت سالگی تا بلوغ کودک را در بر می‌گیرد.^۱

در اصطلاح به کودک از زمان تولد از شکم تا زمانی که محتلم شود طفل گفته می‌شود^۲ به عبارتی طفل بین تولد تا احتلام نامگذاری می‌شود.^۳

طفولیت دوره‌ای است که از بسته شدن نطفه آغاز می‌شود و به بلوغ ختم می‌گردد. در سالهای آغازین این دوره شرایط فیزیولوژیک و رشد ذهنی افراد به گونه‌ای است که نمی‌تواند زمینه ساز ارتکاب جرم برای آنان باشد، اما رفته رفته با آغاز سنین ۳ تا ۹ سالگی که طفل صاحب منافع اجتماعی می‌گردد و می‌تواند از قدرت نفوذ و سرپرستی والدین خود فرار کند، امکان ارتکاب جرم نیز به وجود می‌آید.^۴

در اصطلاح حقوقی طفل یا صغیر کسی است که به سن بلوغ نرسیده باشد.^۵ و به عبارت دیگر طفل کسی است که از نظر سنی به نمو جسمی و روحی لازم برای زندگی اجتماعی نرسیده باشد.^۶

۱ - صادقی، محمد هادی، حقوق جزای اختصاصی (۱) جرائم علیه اشخاص، ص ۲۱۳.

۲ - (الطُّفُل) الصَّبِيُّ حِينَ يَسْقُطُ مِنَ الْبَطْنِ إِلَى أَنْ يَحْتَلِمَ؛ مطرزی، ناصر بن عبدالسید، المغرب، ج ۲، ص ۲۳.

۳ - و هو ما بین أن یولد إلى أن یحتلم؛ طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۱۱.

۴ - نجفی ابرند آبادی، علی حسین، و حمید هاشم بیگی، دانشنامه جرم‌شناسی، ص ۱۱.

۵ - جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ج ۳، ص ۲۳۵۱.

۶ - عبادی، شیرین، حقوق کودک، ج ۱، ص ۵.

واژه طفل در قوانین و مقررات

براساس تبصره ۱ ماده ۲۱۹ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب طفل را کسی می‌نامد که به حد بلوغ شرعی نرسیده باشد.

براساس تبصره ۱ ماده ۳۰۴ قانون آئین دادرسی کیفری جدید همین تعریف را ارائه نموده است: طفل کسی است که به حد بلوغ شرعی نرسیده است.

قانون مجازات اسلامی سابق در تبصره ۱ ماده ۴۹ در تعریف طفل آورده است: منظور از طفل کسی است که به حد بلوغ شرعی نرسیده باشد.

قانون مجازات جدید از طفل تعریفی به عمل نیاورده است.

از نظر کنوانسیون حقوق کودک منظور از کودک افراد انسانی زیر سن ۱۸ سال است مگر این که طبق قانون قابل اجرا در مورد کودک، سن بلوغ کمتر تشخیص داده شود.

از دیدگاه برخی اولاً، این کنوانسیون تنها شامل افرادی است که به سن ۱۸ سال نرسیده‌اند ثانیاً، سن ارائه شده در کنوانسیون، یک سن مطلق نیست؛ بلکه بر اساس قوانین داخلی متغییر است؛ زیرا طول مدت بلوغ و نوجوانی در جوامع مختلف متفاوت است. ثالثاً، سن ۱۸ سال در کنوانسیون، هم سن بلوغ است و هم سن رشد. یعنی سنی که شخص با رسیدن به آن اهلیت اجرای تمام حقوق خود را داشته باشد. در غیر این صورت با توجه به اختلاف قوانین داخلی در زمینه سن بلوغ و رشد باید به آن اشاره می‌شد.^۱

۱ - موسوی بجنوردی، سید محمد، بررسی مفهوم و معیار کودکی در تفکر اسلامی و قوانین ایران برای بهره‌مندی از حقوق مربوطه حقوق مربوطه حقوق کودک، حقوق کودک (مجموعه مقالات)، ص ۳۵.

تعریف واژه تادیب

ادب از سه واژه همزه، دال و باء تشکیل شده است و در لغت به معنای دست زدن به کار خوب و دعای مردم در هنگام غذا خوردن است.^۱

تادیب را نوعی یاری رساندن نیز معنا کرده‌اند و معنای یاری رساندن هنگامی است که با واژه تعزیر بیاید^۲ و هنگامی که سخن از تادیب کودک می‌آید منظور همان تعزیر است.^۳

ریشه تنبیه از ماده (نبه) می‌باشد النبه بلند شدن و بیدار شدن از خواب، و ... انتبه من نومه: از خواب خود بیدار شد، و تنبیه مانند آن است ... النبه: بیدار شدن از خواب. ابو زید می‌گوید: نهبت للأمر أنبأ نَبَهًا به یاد آوردم، و آن امری است که فراموش کرده‌ای و دوباره متنبه آن می‌شوی. نَبَهَةٌ مِنَ الْغَفْلَةِ فَأَنْتَبَهَ وَ تَنَبَّهَ: او را از غفلت آگاه ساخت. وَ تَنَبَّهَ عَلَى الْأَمْرِ: به آن امر آگاهی یافت ... وَ نَبَهْتُهُ عَلَى الشَّيْءِ: او را در جریان آن امر قرار دادم پس او بر آن تنبه آگاهی یافت. وَ مَا نَبَيْهَ لَهُ نَبَيْهًا: یعنی متوجه آن نشد.^۴

به عبارتی تادیب دارای دو معنای می‌باشد معنای نخست از حقوق فرزندان بر والدین می‌باشد و در معنای دوم نوعی از تادیب تعزیر نامیده می‌شود که از اختیارات حاکم شرع است بنابراین تادیب اعم از تعزیر است؛ چه آنکه تادیب فرزند توسط پدر، شاگرد توسط معلم و برده توسط

- ۱ - أدب الهمزة و الدال و الباء أصل واحد؛ ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۷۴.
- ۲ - الأَدْبُ: الظَّرْفُ وَ حُسْنُ التَّنَاوُلِ؛ ابن سیده، علی بن اسماعیل، المحکم و المحيط الأعظم، ج ۹، ص ۳۸۵.
- ۳ - الأَدْبُ: دعاء الناس إلى الطعام. و الأَدْبُ: الداعي إليه، قال طرفة؛ حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم، ج ۱، ص ۲۱۱.
- ۴ - فَإِنَّ ذَلِكَ تَأْدِيبٌ، وَ التَّأْدِيبُ نَصْرَةٌ؛ اصفهانی، حسین بن محمد راغب، مفردات الفاظ قرآن، ص ۵۶۴.
- ۵ - التَّعْزِيرُ: ضَرْبٌ دُونَ الْحَدِّ، وَ ذَلِكَ يَرْجَعُ إِلَى الْأَوَّلِ، فَإِنَّ ذَلِكَ تَأْدِيبٌ؛ همان.
- ۶ - تَأْدِيبُ الصَّبِيِّ وَ الْمَمْلُوكِ: تعزیر؛ شاهرودی، سید محمود و دیگران، معجم فقه الجواهر، ج ۲، ص ۵.
- ۷ - ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۵۴۶.

مولا را نیز دربر می‌گیرد. از این عنوان به مناسبت در باب‌های اجاره، نکاح، حدود و تعزیرات یاد شده است.^۱

تعریف واژه تعزیر

تعریف واژه تعزیر در لغت

واژه تعزیر در لغت از ریشه "ع ز ر" آمده است و معنای متعددی برای آن مطرح شده است در برخی از کتب اهل لغت اینچنین آمده است: جلوگیری و رد نمودن اصل معنای تعزیر است و به آن نمونه از تادیبی که از حد کمتر باشد تعزیر می‌گویند و این معنا بدین سبب است که باعث می‌شود مجرم از گناهش باز گردد. به عبارتی دیگر تعزیرات جمع «تعزیر» و در لغت به معنای منع و بازداشتن است دلیل این معنا به این خاطر است که مانع تکرار گناه می‌شود. تعزیر را در لغت برخی همانند تادیب نیز ترجمه نموده‌اند به همین دلیل است که به کمتر زدن از میزان حد، تعزیر گفته می‌شود بدین سبب که این زدن خود نمونه‌ای برای ادب کردن است. همچنین در لغت در تعریف تعزیر اینچنین آمده است که تعزیر خودش نوعی کمک کردن است زیرا با تنبیه می‌توان از تکرار جرم خودداری کرد.^۴

تعریف واژه تعزیر در اصطلاح

به تنبیه کمتر از حد تعزیر گفته می‌شود و در مقابل تعزیر است.^۵ چنانچه مجازاتی نوع، کیفیت و اندازه آن تعیین نگردد تعزیر می‌گویند و میزان آن از نظر کمیّت و کیفیت بر عهده ولی فقیه و حاکم شرع است.^۶

۱ - شاهرودی، سید محمود و دیگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۲۰.

۲ - ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۴، ص ۵۶۲.

۳ - فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، ص ۴۰۷.

۴ - ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۳، ص ۲۲۸.

۵ - اصفهانی، حسین بن محمد راغب، مفردات الفاظ قرآن، ص ۵۶۴.

۶ - فیض، علیرضا، مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام، ص ۵۳۴.

و همچنین در اصطلاح مجازاتی که میزان آن در شرع تعیین نشده را تعزیر گفته‌اند.^۱ تعزیرات در فقه اسلامی به نظر حاکم شرع بستگی دارد لذا هم جرم و نیز مجازات را حاکم شرع معین می‌کند و بر حسب زمان و مکان و شرایط و اوضاع و احوال مقدار هر دو طبق نظر حاکم شرع (قاضی) می‌باشد.

در حقوق جزای اسلام، به گروهی از کیفرها که از نظر نوع، اندازه و چگونگی مصلحت‌های چندی معین نگردیده است و تعیین کم و کیف آن نیز بر عهده ولی فقیه باشد و حاکم شرع محول گردیده است را تعزیر گویند.^۲

امام خمینی در تحریر الوسیله در تعریف تعزیر می‌فرماید: از حد، پایین‌تر و سبک‌تر تعزیر است که به نظر حاکم شرع معین می‌گردد، و در تعزیرهایی که بر اندازه آن دلیل وجود نداشته باشد احوط، آن است که از پایین‌ترین میزان حد تجاوز نکند.^۳ به اهانت و عقوبتی که شرعاً برای آن اندازه معین نشده است تعزیر می‌گویند.^۴

آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی در کتاب التّعزیر، احکامه و حدوده به بیان تعاریف متفاوتی از تعاریف اهل لغت در معنای تعزیر پرداخته است که به خاطر جلوگیری از طولانی شدن کلام از ذکر آن خودداری می‌کنم.^۵

تعزیر در قانون

قانون مجازات اسلامی در ماده ۱۸ تعزیر را به اینصورت تعریف نموده است که: به مجازاتی که شامل عنوان حد، قصاص و یا دیه نباشد و به موجب قانون نیز در موارد ارتکاب محرمات شرعی

۱ - شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۲، ص ۴۲۳.

۲ - فیض، علیرضا، مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام، ص ۵۳۴.

۳ - موسوی خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۷۷.

۴ - محقق اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهانج، ۱۳، ص ۱۵۶.

۵ - گلپایگانی، لطف الله صافی، التّعزیر، احکامه و حدوده، صص ۲۴ - ۲۰.

۶ - این ماده از قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ جایگزین دو ماده زیر شده است: ماده ۱۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ که مقرر داشته است: «تعزیر، تادیب و یا عقوبتی است که نوع و مقدار آن در شرع تعیین نشده

و یا نقض مقررات حکومتی تعیین و اعمال گردد تعزیر گفته می‌شود در تعزیر نوع، مقدار، کیفیت در اجرا و نیز مقررات مربوط به تخفیف، سقوط و یا تعلیق و سایر احکام تعزیر به موجب قانون معین می‌گردد دادگاه در صدور حکم تعزیری دادگاه موارد زیر را مورد نظر قرار می‌دهد:

الف- وضعیت مرتکب جرم از نظر انگیزه، وضعیت ذهنی و روانی مجرم در زمان ارتکاب جرم
ب- شیوه ارتکاب به جرم توسط مجرم و همچنین گستره نقض وظیفه و همچنین نتایج زیانبار آن

پ- اقدامات مرتکب جرم پس از ارتکاب جرم

ت- سوابق و نیز وضعیت فردی، خانوادگی و اجتماعی مرتکب جرم و تاثیر تعزیر بر شخص
در توضیح این ماده آمده است: مستنبط از مقررات ماده ۱۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ تعزیر، مجازاتی است که در موارد ارتکاب محرمات شرعی یا نقض مقررات حکومتی تعیین و اعمال می‌شود و کیفیت اجرا و مقررات مربوط به تخفیف، تعلیق، سقوط و سایر احکام مربوط به آن به موجب قانون تعیین می‌شود و در ماده ۱۱۵ این قانون به دادگاه اجازه داده شده، مقررات راجع به تخفیف مجازات را در کلیه جرائم تعزیری اعمال کند و در تبصره دوم آن «تعزیر منصوص شرعی» که نوع و مقدار آن همانند مجازات‌های حدی، غیر قابل تغییر می‌باشد از اطلاق ماده اخیرالذکر استثناء شده است بنابراین نظر شعبه نهم دیوان عالی کشور که مقررات ماده ۲۷ قانون مجازات اسلامی را نسبت به محکومیت موضوع ماده ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی - تعزیرات اعمال کرده است به اکثریت آراء صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص گردید. این رای در اجرای ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن لازم‌الاتباع است.

و به نظر حاکم واگذار شده است از قبیل حبس و جزای نقدی و شلاق که میزان شلاق بایستی از مقدار حد کمتر باشد» و نیز ماده ۱۷ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ که مقرر داشته است: مجازات بازدارنده، تأدیب یا عقوبتی است که از طرف حکومت به منظور حفظ نظم و مراعات مصلحت اجتماع در قبال تخلف از مقررات و نظامات حکومتی تعیین میگردد از قبیل حبس، جزای نقدی، تعطیل محل کسب، لغو پروانه و محرومیت از حقوق اجتماعی و اقامت در نقطه یا نقاط معین و منع از اقامت در نقطه یا نقاط معین و مانند آن.

۱- رای وحدت رویه شماره ۷۷۰ مورخ ۲۶/۴/۱۳۹۷ هیات عمومی دیوان عالی کشور.

با توجه به اتهاماتی که در خصوص تخفیف بین مجازات‌های تعزیری و بازدارنده وجود داشت، مجازات‌های بازدارنده حذف شد و مطابق با فقه اسلامی تنها مجازات تعزیری ذکر شده است؛ با این توضیح که تأثیر ممکن است برای ارتکاب محرمات شرعی و نقض مقررات حکومتی تعیین شود منظور از محرمات شرعی جرائمی است که سابقه حرمت شرعی داشته باشد مانند رشوه، خیانت در امانت و کلاهبرداری منظور از نقض مقررات حکومت، جرائم مربوط به نظم عمومی جامعه است هر چند صبغه‌ی شرعی نداشته باشد.^۱

تعریف واژه حق

حق در لغت

واژه حق در اصل لغت به معنی ثبوت و مطابقت داشتن می باشد. واژه حق و مشتقات آن در قالب *حَقَّ حَقٌّ*، *يَحِقُّ*، *حُقَّتْ يُحِقُّ*، *اسْتَحَقَّ* استحقاقاً، *الحق*، *حقاً*، *حقه*، *أحق*، *حقیق*، *الحاقه* می باشد. حق در لغت به معنای خلاف و نقیض و باطل است.^۲

اصل حق، مطابقت و موافقت است، حق به پدید آورنده شیء براساس مقتضای حکمت گفته می‌شود و از این لحاظ درباره خداوند متعال بیان می‌شود که او حق است همچنین به آن موجودی که حسب مقتضای حکمت پدید آمده نیز حق می‌گویند و به این دلیل بیان می‌شود

۱ - مصدق، محمد، شرح قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ با رویکرد کاربردی، ص ۶۲.

۲ - ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۹.

۳ - *الْحَقُّ*: خلاف الباطل؛ جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۴، ص ۱۴۶۰.

- و نیز رک: مقرئ، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ج ۲، ص ۱۴۳.

- و نیز رک: طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۸۳.

- و نیز رک: واسطی، زبیدی، حنفی، محب الدین، سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج

۱۳، ص ۸۰.

فعل خداوند متعال همگی حق است. 'احق شد، ثابت شد و نیز گفته شده است که واجب شد. ^۳ همچنین حق را در لغت به معنای شایسته بودن است یعنی شایسته بودن چیزی برای کسی یعنی اینکه چیزی برای او ثابت است و برای دیگری نیست. ^۴ و نیز حق به معنای ثبوت و ثابت و موافقت و مطابقت است. ^۵ با بررسی متون لغت و موارد کاربرد واژه حق به این جمع بندی می توان رسید که حق در اصل لغت به معنی ثبوت و مطابقت است ولی به مناسبت در معانی دیگری چون ضد باطل، شایسته، سزاوار، وظیفه و ... نیز به کار رفته است.

حق در اصطلاح

واژه حق مفرد حقوق است و گاه به صورت حقائق جمع بسته می شود. حق مصدر است حَقُّ در اصطلاح عبارت است از قدرت یک فرد انسانی مطابق قانون بر انسان دیگر یا بر مال و یا بر هر

۱ - أصل الحقّ: المطابقة و الموافقة، كمطابقة رجل الباب في حقّه لدورانه على استقامة و الحقّ يقال على أوجه: الأول: يقال لموجد الشيء بسبب ما تقتضيه الحكمة؛ اصفهانی، حسین بن محمد راغب، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۴۶.

۲ - و حَقَّ الأمرُ يُحَقُّ و يُحَقُّ حَقًّا و حُقُوقًا: صار حَقًّا و ثَبِتَ؛ ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۹.

۳ - حَقَّ الشيءُ يُحَقُّ حَقًّا أي وجب وجوباً؛ فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العين، ج ۳، ص ۶.

۴ - و هو حَقِيقٌ به؛ جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۴، ص ۱۴۶۱.

- و نیز رک: ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۵۱.

- و نیز رک: واسطی، زبیدی، حنفی، محب الدین، سید محمد مرتضی حسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج

۱۳، ص ۸۱.

۵ - یربیبی قمی، سید علی، مقدمه ی علم حقوق و نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۱۵.

۶ - الحق في اللغة مصدر؛ مشکینی، میرزا علی، مصطلحات الفقه، ص ۲۱۳.